

# معنای واقعی هنر و هنرمند

عاشق ورنه و نظر بازم و می گویم فاش  
تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام  
عوام عیب ام کنند که عاشقی همه عم  
کدام عیب که سعدی همین هنر دارد

با گذر از مکتب ها و سبک های فکری فرهنگی و با همه تعاریفی که متفکران و فیلسوفان از هنر و عوالم هنری کرده اند: هنر، شاید به دلیل بازگشت اش به حس انسانی و شاید به خاطر تکیه اش بر شهود و مکاشفه کارآیی بسیار در انتقال تجربه های درونی و باطنی زندگی آدمی دارد و خبر از رهایی می آورد که قفل آنها با هیچ کلید دیگری گشودنی نیست. هنر مسیری در زندگی آدمی می گشاید که با پای چوبی خردورزی و منطق استدلالی نمی توان از آن گذشت. آفرینش هنری در زندگی معنوی آدمی ارجی والا دارد و از این جنبه، برتر و قدرتمندتر از علم منطق فلسفه و اخلاق جلوه می کند.

و فیلسوف و فلسفه چه حق دارد که از امری والاتر از خود سخن گوید. آیا فیلسوف همان نیست که در زندان فلسفه، در همان غاری بسر می برد که افلاطون ما را از ظلمت آن می ترساند؟

جایی که از حقیقت جز در پیکره سایه هایی بر دیوار نمی توان با خبر شد؟ آیا هنرمند آن زندانی رها شده آن غار نیست که به یاری شهود هنری با نور حقیقی جهان آشنا شده است و برای دیگران خبر از حقیقت آورده، پس چرا باید وقت خود را با خواندن بحث و جدل در مورد انواع فلسفه هایی بپردازیم که در آستانه کشف حقیقت متوقف شده اند؟

هنرمندان به اعتباری هرگز به دنبال فلسفه نیستند، آنها تنها سعی می کنند که در تکنیک کار خویش مهارت بیشتری کسب کنند، ولیکن آنچه در تکنیک و قالب کار هنری آنها به مثابه محتوا اظهار می شود چیست اگر فلسفه نیست؟

معمول است که انسان را به دو ساحت مجزا و مستقل از یکدیگر تقسیم می کنند عقل و احساس. آنگاه عقل را متعلق به ساحت عقل می دانند و هنر را متعلق به ساحت احساس و نسبت و رابطه عقل و احساس را مغفول باقی می گذارند. ساحت عمل و ساحت نظر را از یکدیگر مجزا کرده اند و میان آن دو را چنان شکاف عظیمی انداخته اند که هرگز پر نمی شود، حال آنکه نظر و عمل انسان در اصل و منشأ کند و گرنه هیچ عملی را نمی توان منتسب به کسی دانست.

از منطقی نمی توان انتظار داشت که امور از یکدیگر انتزاع نکند و اعتبارات مختلف را برای واقعیت قائل نشود. خطای کار از آنجا آغاز می شود که برای این اعتبارات و انتزاعات مستقل از یکدیگر، قائل به اصالت و حقیقت شویم... این خطاست که به منطقی منتهی می شود و علم و حکمت و فلسفه و سیاست و دین، یعنی مظاهر مختلف حقیقت واحد، به مثابه حقیقتی مستقل از یکدیگر اعتبار می شوند و اشتراک و اتفاقیان در اصل و منشأ مورد غفلت قرار می گیرد. خطایی نیست اگر عقل ظاهر به انتزاع ماهیت از وجود بسنده کند، اگر چه در نفس الامر، وجود و ماهیت عین یکدیگراند و لکن خطا آنجاست که برای این اعتبار ذهن محض به اشتباه، اصالتی در وجود قائل شویم و فراموش کنیم که اصلاً وجود و ماهیت دو اصطلاح مربوط به منطقی و فلسفه هستند و در نفس الامر چیزی به اسم ماهیت و مستقل از وجود، موجود نیست.

اشتباهی که بسیار غریب می نماید اما مالاسف رخ داده است، این است که بشر برای اعتبارات ذهن خویش، در واقعیت خارج، حقایقی مستقل از یکدیگر قائل شده است، با غفلت کامل از این امر که این اعتبارات ذهنی و منطقی هستند و عالم با همه تحولات و تغییرات و تبدیلات خویش، دارای حقیقت ثابت و واحد هستند و همین حقیقت است که در دین ظهوری تمام و کمال دارد و در علم و



در فلسفه و حکمت و هنر نیز به انحای مختلف ظهور یافته است. پس دین جامع همه مراتب و مظاهر دیگر حقیقت است و رابطه آن با علوم و معارف و هنر نه عرضی، که طولی است. علامه شهید استاد مطهری هنر را نوعی حکمت ذوقی دانسته است و این سخن درباره هنر لااقل از حیث محتوا عین حقیقت است. پس بار دگر بپرسیم که آنچه توسط تکنیک و در قالب کار هنری به مثابه مضمون و محتوا بیان می شود چیست اگر فلسفه و معرفت نیست.

می خورد که عاشقی نه به کسب است و اختیار

این موهبت رسید ز میراث فطرت ام

هنرمند پیش از آنکه هنرمند باشد. انسان است. آدمی در هر مرتبه از وجود که باشد در نسبت با زمان و مکان باقی بنابر تجلی وجود در سکنی می گزیند و به آن دل می بندد از اینجا وجهه نظر و نحوه دید و جهت دیدار او بنابر سکنی گزینی و جلوه گری وجود از افق زمان و مکان خاص پیدا می کند بدین معنی وجهه نظر او گاهی صورت ملکی و گاهی صورت ملکوتی به خود می گیرد و همین معنا است که در نگاه هنرمندان بیش از دیگران این عوالم را ظاهر می کند.

هنرمندان هر عصری عالمی را می کنند که در آن حضور دارند. این عالم صرف عالم محسوسات و متعلقات عالم محسوس نیست، بلکه عالمی کلی است که هنرمند خویش را در برابر آن حاضر می بیند و ندای باطنی آن را در اثر هنری خویش منعکس می سازد. [ساحت خیال و تخیل ابداعی

هنرمند که ریشه در عالم خاک دارد مجلای کاملی برای تجلی] از این جا هر بار در برابر تجلیات. عالم وجود در عالم کل زبان و بیانی دیگر در کار می آید و ساحت خیال و تخیل ابداعی هنرمند که ریشه در عالم خاک دارد مجلای کاملی برای تجلی وجود داست و احسن جلوه گاه برای ظهورات متون در افق زمان فانی و باقی. زمان افقی است که با ایتلا از آن می توان وجود را درک کرد. یک بار وقتی که آدمی به جهت حقی خویش روی می کند و با زمان باقی پیدا می کند. و با ساحت قدسیان و فرشتگان قرین می شود و در آنجا سکنی می گزیند و وطن می گیرد در چنین افقی عالم قدسی از جلوه گاه زمان باقی و به عبارتی ملکوت اشیاء را می بیند و دیدار او عرشی است





# ProjectCenter

www.ProjectCenter.ir

📷 | @projehcenter

📍 | @projehcenter\_ir